

ایران و سیستم آموزشی

رها آزاد

دستگاه آموزشی ایران با تمامی عقب ماندگیها و تناقضاتش آینه تمام نمای سیستم سیاسی و اقتصادی حاکم بر کشور است. به بیان دیگر ارتجاع سیاسی حاکم و عقب ماندگی شدید اقتصادی کشور با سرمایه داری غیرمولدی که تنها اتکایش به ذخایر عظیم نفت و گاز کشور بوده و تنها منبع درآمدش حراج و غارت ثروت آن سرزمین است در دستگاه آموزشی کشور نیز خود را بازتاب می دهد. این نوع حاکمیت به دلیل خصلت غیرمولد و انگلی اش خود را بی نیاز از نیروی مولد انسانی می بیند و همانطور که در عرصه اقتصادی به نیروی کار اهمیتی نمی دهد در عرصه آموزشی نیز علاقه ای به بهبود سطح آموزشی ارتقای کیفیت و استاندارد سواد عمومی ندارد (گرچه باید در اینجا توجه داشت که منظور از افزایش و ارتقای کیفی نیروی کار تحت تسلط سرمایه است که به قول مارکس یکجانبه و تک بعدی است می باشد). در جهان سرمایه داری کنونی مطابق فن آوریهای مدرن و نوآوریهای پیاپی نیاز مداوم و بی وقفه ای به آمادگی نیروی کار برای خدمت به ابزار تولید جدید و انطباق جسمی روحی و علمی آنان با ماشینها وجود دارد که در نتیجه به سهم خود موجب صعود سطح سواد عمومی و آموزشی مورد نظر در کل جامعه می شود و سیستم آموزشی و بهداشت و درمان را هم برای انطباق با این شرایط به مهمیز می بندد. علت همه این آماده باش دادنها و سرمایه گذاریها در این بخشها فقط یک علت دارد آن هم این که سرمایه برای انباشت و افزایش خود به نیروی کار انسانی در همه عرصه ها و به ویژه در عرصه تولید و بازتولید خود محتاج است. به همین دلیل است که از دهه ۵۰ میلادی قرن بیستم ما ناظر جاری گشتن سیاست سواد و تحصیل عمومی در غرب هستیم و به همین دلیل است که درهای دانشگاهها را به روی فرزندان طبقات و اقشار پایینی نیمه باز کردند. هدف فعال کردن و بسیج استعدادهای توده معمولی مردم در مسیر مورد نظر سرمایه است. این روند البته از سوی دیگر منجر به کاهش قدر و منزلت ماورای انسانی تپیهای دانشگاهی و کارمندان دولتی و حتی کاهش دستمزد آنان گشت.

در ایران زمان حکومت پهلوی نیز به علت رشد ناچیز صنعت کارخانه ای در ایران و سیستم تحصیلی دانشگاهی و آموزشی، درصد بسیار کمی امکان ورود به مراکز عالی آموزشی را می یافتند و آنان که این امکان را می یافتند از امتیازات خاص اجتماعی و اقتصادی برخوردار می شدند. در آن دوره هم با وجود گسترش تدریجی صنعت کارخانه ای و مونتاژ و همچنین بوروکراسی صنعتی و دولتی، مسیله آموزش منظم نیروی کار و سرمایه گذاری بر روی این حوزه به شکل جدی مطرح

نبوده و نیروی کار ایران از فقر و بیسوادی یا کم سوادی گسترده ای در رنج بود. اما اوضاع پس از سقوط پهلوی ها و روی کار آمدن یک حکومت دانش ستیز و خرافه پرست، همانطور که پیدا است، نه تنها بهبودی نیافت که از جهاتی وخیم تر نیز گردید. با افتتاح دانشگاههای آزاد که بخشا منبع درآمد و دستگاه پولسازی برای سرداران خود رژیم بوده و بخشا نیز مازاد جمعیت جوانی را که امکان راه یابی به دانشگاهها و مراکز عالی آموزشی دولتی و بازار کار را نداشتند، و در نتیجه امکان رشد نارضایتی سیاسی داشتند، در خود فرو می بلعیدند، ایران نیز وارد پروسه تولید انبوه تحصیل کردگان دانشگاهی گردید. خانواده های بسیاری برای تامین هزینه فرزندان خود در دانشگاه آزاد متحمل سختی ها و مرارتهای بسیاری گشته و می شوند تا به رویای فارغ التحصیلی فرزندانجامه عمل پیوشانند. واقعیت این است که این سیاست دو نتیجه معکوس با خود به همراه می آورد اول آن که با تولید انبوه تحصیل کرده دانشگاهی سطح درآمد و پرستیژ اقشار دانشگاهی را عموما تحت تاثیر قرار می دهد یا به عبارت دیگر به موقعیت سابقا بهتر آنها لطمه وارد می کند (اوضاع معلمان پرستاران مهندسين و حتی پزشکان بیکار و یا شاغل اما فقیر نمونه باوز آن است). با این شیوه، رقابت زیادی میان بیکاران و شاغلین ایجاد می شود و با وجود این ارتش ذخیره نیروی کار گروههای شاغل نیز مجبور به تن دادن به شرایط سخت تر و نازلتر کاری می شوند.

دوم این که به علت وجود چنین امکان تحصیلی، سطح سواد و فرهنگ عمومی ارتقا یافته و سطح توقعات و خواستههای جوانان نیز افزایش می یابد. از آنجا که درصد بسیار بالایی از فارغ التحصیلان دانشگاهی با خطر بیکاری موقت یا دائمی و همچنین امکان اشتغال در حوزه های غیر مرتبط به رشته تحصیلی خود مواجهند و از سویی به کار در سطوح پایین تر نیز رضایت نمی دهند، به همین دلیل به یک پتانسیل جدی نارضایتی سیاسی تبدیل می شوند و این پتانسیل خود را در اتحاد با جوانان و زنان و در نتیجه به خطر افکندن دائمی ثبات رژیم نشان می دهد. اگر یک روی سکه افزایش کمی سواد و تحصیل است، روی دیگر سکه اما بی سوادی و کم سوادی تقریبا نیمی از جمعیت کشور است. در اینجا نیز دستاورد فاجعه بار حکومت اسلامی نابسامانی عظیم حاکم بر دستگاه آموزشی و فقر شدید علمی و فرهنگی اقشار وسیعی از مردم ایران است. تناقض دیگر موجود در ایران که بیش از هر چیز به یک تناقض شدید اجتماعی می ماند، هجوم گسترده دختران و زنان اقشار مختلف شهری به سمت تحصیل دانشگاهی از سویی و بی برنامهگی مطلق دستگاههای مدیریتی و سیاست گذاری کشور از سوی دیگر می باشد. به علت عدم نیاز به این نیروی مشتاق و جوان، بسیاری از آنان راهی منزل شوهر شده و تحصیلات خود را به کناری می نهند و بسیاری دیگر در مشاغل بی ارتباط با حوزه تحصیلاتشان به کار می پردازند.

این تصویر بسیار کلی از اوضاع آموزش و تحصیل در ایران نشانگر یک عدم تناسب تاریخی میان جوانان و زنان کشور و اراده آنها برای پیشروی و فتح آینده از سویی و عقب ماندگی قرون وسطایی حاکمیت اسلامی کشور از سوی دیگر می باشد. باشد که قدرت اراده جمعی مردم ریشه این حاکمیت سیاه را بسوزاند.